

چرا به حدیث غدیر عمل نشد؟

سید مسلم حسینی ادیانی*

چکیده

یکی از مهم‌ترین مباحث کلام اسلامی مسأله امامت و رهبری است، به گونه‌ای که اختلاف دیدگاه مسلمانان در آن نخستین انشعاب را در بین‌شان در پی داشته است و آنها را به دو گروه بزرگ شیعه و سنی تقسیم کرده است.

از نظر متکلمان شیعه مشروعیت امامت و جانشینی پیامبر بر اساس نصی الهی است، گرچه امامت در بعضی از ابعادش نیازمند به بیعت و مقبولیت مردمی است.

یکی از مهم‌ترین دلائل متکلمان شیعه بر امامت امیر مؤمنان علی (ع)، حدیث غدیر است که از حیث سند حدیثی است متواتر، و اگر اختلافی هست در دلالت آن است که اهل سنت دلالت آن را برخلاف انکار می‌کنند. شیعه که دلالت آن را بر امامت تمام می‌دانند باید به این سؤال پاسخ دهند که چرا صحابه رسول خدا پس از آن حضرت به آن عمل نکرده‌اند؟

مقاله حاضر بررسی موقعیت سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی مدینه در آخرین سال‌های عمر پیامبر و نقش تأثیرگذار قبائل مختلف، به علل نادیده

گرفتن حدیث غدیر پرداخته است، و ضمناً دیدگاه متفکران اهل سنت را پیرامون حدیث غدیر روشن ساخته است.
امید آن که بتوان از رهگذر بررسی‌های تاریخی به پاسخ‌های درخور و شایسته برای پرسش‌های کلامی دست یافت.

مقدمه

پیش از پاسخ به این سؤال، ذکر دو نکته را در مقدمه‌ای لازم می‌دانم:
الف: یکی از مسائل مهم و اساسی در علم کلام اسلامی مسأله امامت و خلافت است که بین متکلمان شیعه و اهل سنت در شیوه تعیین خلیفه و همچنین در شرایط و صفات لازم در متوکی منصب خلافت اختلاف نظر وجود دارد، از نظر متکلمان اهل سنت خلافت یک منصب عرفی و عادی است، که خلیفه از طریق مراجعه به افکار عمومی برای اداره امور سیاسی، قضایی و اقتصادی جامعه انتخاب می‌شود. اما از نظر متکلمان و دانشمندان شیعه امامت یک منصب الهی و امری انتصابی است که فرد واجد شرایط توسط پیامبر به مردم معرفی می‌شود. و در این باره رسول گرامی اسلام در موارد متعدّد در احادیث فراوانی که در کتب شیعه و سنی آمده است بر مقام و موقعیت اهل بیت به صورت کلی، و صلاحیت و شایستگی علمی و تقوایی و توانایی امیرمؤمنان علی (ع) برای احراز مقام امامت و رهبری به صورت مشخص تأکید فرمودند که احادیث یوم‌الدار، منزلت، سفینه، ثقلین، مدینه العلم و... از این نمونه‌هاست. اما تعیین جانشین و امام بدان گونه که در آن زمان معمول و مرسوم بود یعنی معرفی و نصب امام در یک اجتماع بزرگ و بیعت گرفتن از حاضران و تمام کردن حجّت و قطع هرگونه عذر و بهانه و بستن راه‌های توجیه، در بازگشت از حجّه‌الوداع در سرزمین غدیر صورت گرفت. که از این رویداد بزرگ تاریخی به حادثه غدیر یاد می‌شود.

سخن ما در اینجا در حدیث غدیر و بررسی سند و دلالت آن نیست، چرا که در این موضوع دانشمندان و متفکران بزرگ اسلامی، همه توان و همت شان را به کار بردند و با خلق آثار ارزشمند و تألیفات گران‌سنگی چون «عقبات الانوار» از «علامه میر حامد حسین هندی» متوفای

۱۳۰۶ هـ.ق. و «المراجعات» از «علامه سید شرف الدین الموسوی» متوفای ۱۳۷۷ هـ.ق. و کتاب بی‌بدیل «الغدیر» از «علامه شیخ عبدالحسین امینی» متوفای ۱۳۹۰ هـ.ق. و کتاب‌های دیگر جای هیچ‌گونه شک و ابهامی را برای کسی باقی نگذاشتند.

شاید بتوان گفت در میان تمام احادیث و روایات اسلامی کمتر حدیثی از نظر اشتهار و نقل به حدیث غدیر می‌رسد. زیرا تنها از علمای اهل سنت سیصد و شصت تن آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند.^۱ و اسناد آن به یکصد و ده تن صحابی و هشتاد و چهار تابعی می‌رسد و بیست و شش تن از علمای اهل سنت درباره اسناد و طریق این حدیث کتاب مستقل نوشته‌اند و چهل و سه دانشمند اهل سنت آن را صحیح و متواتر دانسته‌اند.^۲ هم‌چنین همین دانشمندان در اثبات دلالت حدیث بر امامت و جانشینی امیرمؤمنان از سوی رسول خدا (ص) با استفاده از کتاب و سنت و ادبیات منظوم عرب و مباحث مستدل و منطقی دیگر حقیقت را روشن کرده‌اند و به شبهات دیگران پیرامون دلالت حدیث پاسخ داده‌اند و بخوبی از عهده این مهم برآمده‌اند که به علت خروج این مباحث از موضوع اصلی مقاله از نقل آنها خودداری می‌شود.

ب: از دیدگاه دانشمندان شیعه، امامت و خلافت علاوه بر مشروعیت الهی که شخص واجد شرایط توسط پیامبر به این مقام منصوب می‌شود، نیازمند مقبولیت مردمی است، زیرا امامت و خلافت به معنای ریاست و زمامداری و سرپرستی جامعه، نیازمند حضور مردم و بیعت آنان با شخصی است که برای این مقام نصب و معرفی شده است. گرچه در غدیر هر دو امر انجام پذیرفته، یعنی هم رسول خدا (ص) امیر مومنان علی (ع) را به عنوان امام و خلیفه معرفی کرده است و هم مردم با او بیعت کرده‌اند. ولی لازم بود که پس از رحلت رسول خدا مردم با امام علی (ع) به عنوان خلیفه آن حضرت و زمامدار جامعه و ولی امر مسلمین تجدید بیعت کنند، این جا بود که مخالفان از مجموع رقابت‌ها و اختلافات و موقعیت بنی‌هاشم استفاده کردند و مانع تحقق این امر شدند. پس از بیان این مقدمه به پاسخ سئوال فوق می‌پردازیم که راستی چرا به حدیث غدیر عمل نشد؟

۱. امینی الغدیر، ج ۱، ص ۷۳-۱۵۱.

۲. امینی الغدیر، ج ۱، ص ۱۴-۷۲ و ۱۵۲-۱۵۸ و ۲۹۴-۳۱۳.

ترکیب سیاسی جامعه مؤمنین مدینه در سال های دهم و یازدهم هجرت

گرچه در سال های آخر عمر پیامبر تقریباً همه جزیره العرب و حجاز تحت حاکمیت اسلام درآمده بود، ولی بسیاری از شهرهای حجاز به خاطر جدیدالاسلام بودن ساکنان آن نمی توانستند در مسائل سیاسی و سرنوشت ساز جهان اسلام نقشی داشته باشند و هم چنین مدینه به عنوان دومین پایگاه نزول وحی و دارالهِجْرَة و حرم رسول خدا و محل اقامت انصار و مهاجران نخستین، از یک نوع شرافت و برتری بر سایر بلاد اسلامی برخوردار بود و تصمیمات مدینه برای همه حجاز قابل قبول بود و حتی مکه نخستین پایگاه نزول وحی و قبله مسلمانان و حرم الهی - به خاطر ایستادگی ساکنان آن تا سال هشتم هجری در برابر اسلام - نیز تابع تصمیمات مدینه بود.

ترکیب سیاسی جامعه مؤمنین مدینه در سال های آخر عمر رسول خدا از این قرار بود: اکثریت از آن انصار بود، که ساکنان بومی مدینه به شمار می آمدند، گروه اقلیت اما متنفذ «مهاجران» بودند که برخی از مکه و تعدادی از نقاط دیگر به مدینه مهاجرت کرده و در آن سکونت گزیده بودند، در سال های نخست هجرت و تا زمان فتح مکه ضرورت مبارزه بر ضد کفار آنان را با یکدیگر پیوند داده بود، اما پس از فتح مکه و گسترش اسلام در میان قبایل و طبعاً رفع خطر از سوی کفار، جامعه جدید متوجه مسائل درونی خود گردید و این مسائل تا اندازه ای مربوط به رقابت ساکنان قدیمی شهر با مهاجران از راه رسیده بود. اعتراض انصار به رسول خدا در نحوه تقسیم غنائم حنین و دادن بخشی از آن به تازه مسلمانان غیرمدنی، حکایت از نگرانی انصار از آینده شان دارد. به طور قطع هم گروه انصار و هم مهاجران نگران وضعیت خود پس از رحلت رسول خدا بودند و این نگرانی در انصار به علت شرکت آنان در جهادهای صدر اسلام و ریخته شدن خون خویشاوندان مهاجران به دست انصار مسلمان، بیشتر بود. این نگرانی تا بدانجا بود که انصار بلافاصله پس از شنیدن خیر رحلت رسول خدا دست به تشکیل سفینه زدند، چنانچه حباب ابن منذر در انجمن سفینه در خطاب به اقلیت مهاجران گفت: ما با زمامداری شما هرگز مخالف نیستیم و بر این کار حسد نمی ورزیم، ولی از آن می ترسیم که زمام کار به دست افرادی بیفتد که ما فرزندان و برادران و پدران آنان را در میدان های جنگ برای محو شرک و گسترش اسلام کشته ایم و اکنون آنها از ما انتقام بگیرند!

۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲. حدیدی، شرح نهج البلاغه ج ۲، ص ۵۳. ابن ابی الحدید اضافه می کند: من در سال ۶۱۰ هجری کتاب سفینه، تألیف احمد بن عبدالعزیز جوهری را نزد ابو جعفر ثقیب می خواندم. هنگامی که بحث به سخن حباب ابن منذر رسید استادم گفت: پیش بینی حباب بسیار عاقلانه بود و آنچه او از آن می ترسید در حمله مسلم بن

انگیزه انصار از فراهم آمدن در سقیفه هر چه بوده باشد، آنها با این حرکت شتاب زده و نسنجیده اولین قدم را در نادیده گرفتن نص برداشتند و بر دور کردن خلافت از مرکز اصلی اش کمک کردند. در این میان مهاجران و ساکنان غیربومی مدینه، قریش به لحاظ سوابق تسلط و بستگی با رسول خدا موقعیتی برتر داشت، جز آن که مهاجران قریش با بنی هاشم میانه خوبی نداشتند و حتی پیش از ظهور اسلام میان بنی هاشم و بنی امیه رقابت‌هایی وجود داشت.^۱ پیدایی نبوت در بنی هاشم نه تنها بنی امیه بلکه سایر تیره‌های مهم قریش مگه را نیز به حسادت واداشت.

ابوجهل از بعثت و پیامبری به مسابقه و برتری جویی فرزندان عبد مناف بر دیگر قبائل قریش تعبیر می‌کرد.^۲ این حسادت تا به حدی بود که رسماً به نبوت رسول خدا اعتراض کرده و کسان دیگری را مستحق نبوت می‌دانستند: «وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ»^۳ و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ (و ثروتمند) یکی از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است. این‌ها مسائل پیشین بود که قریش یا به تعبیری اکثریت قریش را در برابر اسلام قرار داد. اینان که رئیس‌شان - پس از کشته شدن سران آنها در بدر - ابوسفیان بود، هنگام فتح مکه مسلمان شدند. پذیرش اسلام از سوی آنان با مصالح وقت منطبق بود.^۴ این دسته را «طَلَقًا» می‌نامیدند و این نامی بود که رسول خدا در روز فتح مکه برای آنان برگزیده بود. این بخشی از نیروهای قریش بود که در سال‌های آخر حیات رسول خدا موقعیتی نداشتند. اما جز آنان بسیاری از قریش ایمان آورده بودند که «عثمان بن عفان» از بنی امیه، و «ابوبکر» و «طلحه» از تیره بنی تیم، و «عبدالرحمن بن عوف» و «سعد بن ابی وقاص» از بنی ژهره و «عمر بن الخطاب» از بنی عدی از مسلمانان عهد بعثت بودند که جناح میانه‌رو قریش به شمار می‌آمدند.

عقبه به مدینه - که این شهر به فرمان یزید مورد محاصره قرار گرفت - رخ داد. و بنی امیه انتقام خون کشته شدگان بدر را از فرزندان انصار گرفتند.

۱. ابن اثیر الکامل، ج ۲، ص ۱۷، بیروت، ۱۳۸۵ هـ.ق.

۲. ابن هشام، سیره، ج ۱، ص ۳۱۵، مصر، ۱۳۷۵ هـ.ق.

۳. سوره زخرف / ۳۱

۴. امیر مؤمنان در مورد معاویه و عمر و عاص و برخی از این افراد که جنگ صفین را برپا کرده بودند فرمود: «فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَلَمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا اِعْوَانًا رَجَعُوا اِلَى عَدَاوَتِهِمْ مِّنَا...» سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دشمنان ما اسلام را نپذیرفتند، بلکه ظاهراً تسلیم شده‌اند و کفر را در سینه پنهان داشتند و همین که یارانی یافتند به دشمنی‌شان با ما بازگشتند. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۲۱۵. و قریب به همین مضمون، صحیح الصالح،

در جمع مهاجران، بنی‌هاشم مغضوب همه جناح‌های قریش بود. دلیل این امر افزون بر سوابق تاریخی پیش از اسلام، مسائل و حوادث دوران بیست و سه ساله بعثت بود که از جهات مختلف بنی‌هاشم را مورد بغض و کینه و غضب قریش قرار داده بود که به برخی از آن اشاره می‌شود.

۱- عقده‌های درونی قریش

در طول جنگ‌های صدر اسلام - بدر، احد، خندق - شمار فراوانی از افراد قبایل دیگر قریش به دست علی بن ابیطالب و حمزه به قتل رسیده بودند. ممکن نیست که این امر واکنشی در افراد وابسته به آنها - با توجه به پیوندهای مستحکم قبیله‌ای و خاندانی - ایجاد نکرده باشد. زمانی در خلافت عثمان، وی به امام علی (ع) می‌گفت: اگر قریش تو را دوست نمی‌دارد گناه من چیست؟ تو کسان زیادی را به قتل رسانده‌ای که چهره‌شان چونان طلا می‌درخشید^۱ دختر ابوجهل وقتی که «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» اذان بلال را - در روز فتح مکه - شنید گفت: به جانم سوگند، خدا نامت را بلند کرد. اما نماز پس آن را می‌خوانیم، ولی به خدا قسم کشندگان عزیزانمان را دوست نخواهیم داشت.^۲

امام علی نیز به همین بغض و کینه قریش به رسول خدا و نسبت به خودش اشاره می‌کند و می‌فرماید: «كُلُّ حِقْدٍ حَقَّدْتُهُ قُرَيْشَ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ - قَدْ أَظْهَرْتَهُ فِيَّ وَسَطَّطَهُرُهُ فِي وُلْدِي مِنْ بَعْدِي. إِنَّمَا وَتَرْتُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَآمَرَ رَسُولِهِ أَفْهَذَا جَزَاءُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كَانُوا مُسْلِمِينَ»^۳ قریش انتقام تمامی کینه‌هایی را که از رسول خدا در دل داشت از من گرفت و بعد از من از فرزندان من خواهد گرفت. در حالی که من به امر خدا و پیامبرش با آنها جنگیدم. آیا این است پاداش کسی که از خدا و رسولش اطاعت کند؟

حضرت فاطمه (س) در گفتگو با زنان مهاجر و انصار که به عیادت وی آمده بودند، نیز مشکل را در قاطعیت امیر مؤمنان می‌دید و دلیل نگرانی قریش را رفتار امام (ع) در برخورد با کفار در

۱. نثر الدر، ج ۲۰، ص ۶۸. ابن ابی الحدید نیز می‌نویسد که قریش علی (ع) را قاتل عزیزان خود می‌دانستند و این خون‌ها

گرچه برای اسلام ریخته شده بود، اما از شمشیر علی چکیده بود. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۰۰.

۲. نثر الدر، المغازی، ج ۲، ص ۸۴۶

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۸، حکمت / ۷۶۴

جنگ‌های دوران پیامبر می‌دانست. «وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟ نَقَمُوا وَاللَّهِ نَكِيرَ سَيْفِهِ وَشِدَّةَ وَطْأَتِهِ وَنِكَالَ وَقَعْتِهِ وَتَمَرَّةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ»^۱ به خدا قسم علی را نپسندیدند چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند و دیدند که چگونه بر آنان می‌تازد و با دشمنان خدا نمی‌سازد.

خشم قریش از بنی‌هاشم در سال‌های آخر حیات رسول خدا در روایتی از عباس بن عبدالمطلب نمایان است. او به پیامبر گفت: قریش وقتی به هم می‌رسند با بشاشت و خوشرویی با یکدیگر برخورد می‌کنند، اما وقتی که با ما برخورد می‌کنند چهره‌هایی را می‌بینیم که آنها را نمی‌شناسیم. رسول خدا فرمود: به خدایی که جان محمد در دست اوست ایمان در دل شخصی وارد نمی‌شود مگر آن که شما را به خاطر خدا و رسول دوست بدارد.^۲

گرچه زمینه‌های منفی در مردم به خصوص قریش نسبت به امام فراوان بود، اما این دلیل بر انکار یا نادیده گرفتن نصّ رسول خدا نمی‌توانست باشد، بلکه با حمایت از امام و تربیت و هدایت صحیح جامعه ممکن بود که زمینه‌های منفی و انگیزه مخالفت مردم را از بین برد.

۲- حسادت قریش

طبق اصل کلی «كُلُّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ» هر صاحب نعمتی مورد رشک و حسادت است، قریش نمی‌توانست آن همه کمالات و فضائل را در بنی‌هاشم ببیند و نمی‌توانست ببیند که رسالت و امامت و خلافت در یک خاندان جمع شده است. بخصوص فضائل بیکران امیرمؤمنان به عنوان جانشین پیامبر مورد رشک و حسادت قریش، بویژه عده‌ای از صحابه کبار بود. سبقت در اسلام بر همگان، جهاد و فداکاری در جنگ‌های صدر اسلام، و فاتح جنگ‌های بدر، خندق، خیبر و حنین، داناترین فرد به قرآن، داشتن بالاترین نسب و محکم‌ترین پیوند با پیامبر، همسر سیده زنان

۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۲، اسلامیة، ۱۳۸۱ هـ.ق.

۲. ابن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۵۲، اسلامیة، ۱۳۸۱ هـ.ق.

جهان، مصداق آیه مباحله و تطهیر، پدر سبطین رسول خدا و ده‌ها فضیلت دیگر، که بزرگان صحابه آرزو می‌کردند که یکی از آن کمالات را می‌داشتند^۱.

در مواردی برتری یک فرد در کمالات و فضائل انسانی چه‌بسا موجب غربت و تنهایی او می‌شود و افراد از پیرامونش پراکنده می‌شوند و به دور کسانی جمع می‌شوند که همانند آنهاست. یکی از شاگردان خلیل بن احمد، از او پرسید: «ما بال أصحاب النبی (ع) کانهم بنو امّ واحدٍ و علی بن ابیطالب من بینهم کانهم ابن علی» چرا یاران پیامبر برخوردارشان با هم همانند برخوردار فرزندان یک مادر بود، ولی علی بن ابیطالب در بینشان همانند فرزند نامادری بود؟ او پاسخ داد: «انّ علیاً تقدّمهم اسلاماً و فاقهم علماً و بذهّم شرفاً و رَحَجّهم زهداً و طابّهم جهاداً والنّاس الی اشکالهم و اشباههم امیل منهُم الی من بان منهُم و فاقهم»^۲ یعنی علی در اسلام آوردن بر همگان پیشی داشت و در علم از همه برتر، و در شرافت بر همگان مقدّم و در زهد بر همگان فزونی و در جهاد از همه کوشاتر بود و مردم به هم شکل و هم رنگ‌شان مایل‌ترند تا به کسی که از آنها جدا و بر آنها برتری دارد.

۱. سعد بن ابی وقاص در پاسخ اعتراض معاویه که چرا به علی بن ابیطالب ناسزا نمی‌گویید؟ گفت: من هر موقع به یاد سه فضیلت از فضایل علی می‌افتم، هرگز راضی نمی‌شوم که او را ناسزا گویم و آرزو می‌کنم ای کاش یکی از آنها برای من بود: الف- روزی که پیامبر می‌خواست به جنگ تبوک برود، علی را در مدینه جانشین خود قرار داد. علی عرض کرد: یا رسول الله مرا همنشین کودکان و زنان قرار دادی؟ فرمود: آیا خوشنود نمی‌شوی که بگویم منزلت تونسبت به من منزلت هارون است نسبت به موسی جز آن که پیامبری بعد از من نخواهد بود.

ب: در روز خیبر از رسول خدا شنیدم که فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند. همه ما با گردن‌های کشیده، آرزوی نیل به چنین مقامی را داشتیم، در فردای آن روز پیامبر علی را خواست، پرچم را به او داد و خداوند در پرتو جان‌بازی علی پیروزی را نصیب سپاه اسلام کرد.

ج: روزی که قرار شد رسول خدا با مسیحی‌های نجران مباحله کند و این آیه وفقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم...» (۶۱ آل عمران) نازل شد، پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و فرمود: اللهم هؤلاء اهل بیتی.

مسلم صحیح، ج ۵، ص ۲۳، تاب فضایل الصحابه، بیروت ۱۴۰۷ ق.

سعد وقاص از بزرگان صحابه و فاتح جنگ قادسیه، یکی از اعضای شورای ۶ نفره جهت تعیین خلیفه بود و از جمله کسانی بود که با امیر مؤمنان بیعت نکرده و در جنگ‌های آن حضرت با مخالفان جانب بی‌طرفی گرفته بود.

۲. سید محمد باقر موسوی خوانساری، روضات الجنّات، ج ۳، ص ۳۰۰، قم، ۱۳۹۱ هـ.ق.

دکتر سهیل زکار نیز می‌گوید... افزون بر این‌ها، علی بن ابیطالب از شخصیت ممتاز و ایمان محکم و سابقه در اسلام و پیوند محکم و نزدیک با پیامبر و از محبوبیت خاص نزد آن حضرت برخوردار بود و این‌ها موجبات دشمنی و آزدگی و حسادت دیگران را نسبت به او به وجود آورده بود.^۱

هم‌چنین خود آن حضرت نیز یکی از عوامل دشمنی قریش را همین نکته می‌داند: «وَاللَّهِ مَا تَنَقَّمُ مِنَّا قُرَيْشَ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ...»^۲ به خدا قسم قریش از ما انتقام نمی‌گیرد جز به خاطر این که خداوند ما را از میان آنها برگزیده است. (و فضائل و کمالاتی داده است که به مقام ما رشک می‌برند)

بنابراین قریش به خصوص بزرگان صحابه به مقام امام (ع) رشک می‌بردند و این یکی از عوامل گرداندن خلافت از مرکز اصلی‌اش بود. عمر در چندین نوبت به این حقیقت اعتراف کرد. در گفتگویی با ابن عباس گفت: «كَرِهُوا أَنْ يَجْمَعُوا لَكُمْ النُّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ فَبَجَّحُوا عَلَي قَوْمِكُمْ بَجْحًا بَجْحًا، فَأَخْتَارَت قُرَيْشٌ لِنَفْسِهَا فَاصَابَتْ وَوَقَّعَتْ»^۳ قریش نخواست که رسالت و خلافت هر دو برای شما - بنی‌هاشم - باشد تا بر قریش فخر کنید. پس خلافت را برای خودشان خواستند و در این کار به صواب رفتند و موفق شدند. و گاهی نیز کم سنی و دوستی امام نسبت به فرزندان عبدالمطلب را بهانه می‌کرد و می‌گفت: «كَرِهْنَا عَلَى حَدَاثَةِ السِّنِّ وَحَبَّةِ بَنِي عَبْدِالمَطْلَبِ»^۴.

طمع قریش در خلافت

از این جهت نیز قریش از قرار گرفتن حق در دست صاحبان اصلی‌اش ناراحت بودند و تلاش می‌کردند که بنی‌هاشم به خلافت نرسند و این حقیقتی است که امام امیر مؤمنان پس از روی کار آمدن عثمان بیان فرمودند و از درون قریش خبر دادند و آن این‌که: مردم در مسأله خلافت و

۱. الذکاتور سهیل زکار، تاریخ العرب و الاسلام، ص ۸۹، بیروت ۱۳۹۷ق.

۲. صبحی الصالح، نهج البلاغة، خطبه / ۳۳

۳. سید مرتضی‌المسکری، عبدالله بن سبأ، ج ۱، ص ۱۱۵، بیروت، ۱۳۹۳ هـ.ق. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغة، ج ۲،

ص ۵۸، مصر ۱۳۷۸ هـ.ق

۴. حدیدی، شرح نهج البلاغة ج ۱۲، ص ۸۲

رهبری به قریش نگاه می‌کنند (و می‌گویند قریش از قوم و قبیله محمد هستند و برای خلافت سزاوارتر) ولی قریش در این مسأله به منافع خودش می‌اندیشد و می‌گوید: اگر خلافت در دست بنی‌هاشم بیفتد دیگر از آنها خارج نمی‌شود (زیرا آنان خود را صاحب این حق می‌دانند و آن را از دست نمی‌دهند) ولی اگر در دست غیر آنها باشد بین سایر قبایل قریش دست به دست می‌گردد!^۱

هم‌چنین آن حضرت پس از اطلاع از ماجرای سقیفه پرسید قریش برای در دست گرفتن خلافت در برابر انصار چه گفتند؟ پاسخ دادند که قریش استدلال کردند که: ما از درخت رسالتیم. امام فرمود «اِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ اَصْأَعُوا الثَّمَرَةَ»^۲ به درخت رسالت استدلال کردند اما میوه‌اش را ضایع ساختند و فراموش کردند. چرا که میوه درخت رسالت بنی‌هاشم بودند: «انَّ الْاِئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ...»^۳ امامان و پیشوایان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این تیره از بنی‌هاشم غرس شده است.

آری، ابوبکر در روز سقیفه در مقابل انصار، هنگامی که در جانشینی پیامبر اختلاف کردند به این حدیث استدلال کرد که پیامبر فرمود «الْاِئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ» و صحابه از او پذیرفتند و به مضمون این حدیث عمل کردند^۴ و خود را کنار کشیدند، اما چه شد که قریش خاندان پیامبر و خویشاوندان نزدیک او را کنار گذاردند و خود منصب خلافت را اشغال کردند؟ آیا این دلیلی جز طمع آنها برای خلافت می‌تواند داشته باشد؟

هم‌چنین عمر در سقیفه برای اقتاع انصار به آنها چنین گفت: «وَاللَّهِ لَا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ تُؤْمَرَكُمْ وَ نَبِيُّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ، وَ لَا تَمْنَعُ الْعَرَبُ أَنْ تُؤَلِّيَ أَمْرَهَا مَنْ كَانَتْ النُّبُوَّةُ مِنْهُمْ، مَنْ يَنْزِعُنَا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ، وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَ عَشِيرَتُهُ»^۵ قسم به خدا عرب نمی‌پذیرد که نبوت در یک خاندان و خلافت در

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۹۴ و ج ۹، ص ۵۸.

۲. صبحی الصالح، نهج البلاغة، خطبه ۶۷/

۳. نهج البلاغة، خطبه / ۱۴۴

۴. سید شریف جرجانی، شرح المواقف، ج ۸-۷، ص ۳۵۰، مصر، ۱۳۲۵ هـ.ق.

۵. محمد بن ابی‌نور، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۷، دنیوری، ابن قتیبه، الامة و السياسة، ص. ۸ حدیدی، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص

خاندان دیگر باشد، ولی مخالفتی ندارد که خلافت در خاندانی باشد که نبوت از آن خاندان است، چه کسی می‌خواهد با ما در جانشینی پیامبر مخالفت کند، ما وارثان و نزدیکان او هستیم.

آیا از بنی‌هاشم و امیر مؤمنان کسی نزدیک‌تر به پیامبر در بین امت بود؟ چنانچه آن حضرت می‌فرماید: «نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبِيِّ، وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَتَابِعُ الْحُكْمِ»^۱ ما اهل بیت از درخت نبوت، جایگاه رسالت و مرکز رفت و آمد فرشتگان، معادن دانش، و چشمه‌سارهای حکمت هستیم.

این که گاهی قرابت و خویشاوندی با پیامبر از مرجحات خلافت است و گاهی از موانع، دلیلی جز چشم داشت خودشان به خلافت نداشته است.

وقتی که فرستادگان ابوبکر آن حضرت را با وضع نامطلوب به مسجد بردند تا با او بیعت کند بین آن حضرت و عمر سخنانی رد و بدل شد. امام به او فرمود: «اِحْلَبَ حَلْبًا لَكَ شَطْرُهُ وَاللَّهِ مَا حَرَصْنَا عَلَى اِمَارَتِهِ اَلْيَوْمِ اَلْاَلْيَوْمِ لِيُوْثِرَكَ غَدًا» (پستان شتر خلافت را) خوب بدوش که نصفش برای تو خواهد بود. به خدا قسم این تلاش‌های تو امروز برای خلافت ابوبکر بدان جهت است تا فردا او تو را بر این امر برگزیند و وارث خلافت شوی. هم‌چنین امام در خطبه شقشقیه از این سیاست اظهار شگفتی می‌کند و می‌فرماید: «فِيَا عَجَبًا!! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ اِذْ عَقَدَهَا لِاِخْرَ بَعْدَ وِفَاتِهِ لِشَدِّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا»^۲. راستی عجیب است او (ابوبکر) که در حیات خود از مردم درخواست می‌کرد عذرش را بپذیرند و از خلافت معذورش دارند، خود به هنگام مرگش. عروس خلافت را برای دیگری کابین بست، چه قاطعانه پستان این ناقه را هر یک به سهم خود دوشیدند.

در نتیجه موقعیت مهاجران قریش در سال‌های آخر عمر پیامبر متفاوت بود. بنی‌هاشم به دلایل مذکور مشکلاتی داشتند. قریش مخالف رسول خدا یعنی بنی‌امیه و هم‌پیمانانشان به دلیل مخالفت‌های چند ده ساله‌اشان زمینه‌ای نداشتند. بدین ترتیب جناح میانه‌رو قریش، با استفاده از

۱. صبحی الصالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷. دینوری، ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ص ۱۱، حدیدی، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص

۱۱، طبرسی، الاحجاج، ج ۱، ص ۹۶.

۳. صبحی الصالح، نهج البلاغه، خطبه ۳ (شقشقیه).

مجموع رقابت‌ها و اختلافات و موقعیت رقبای‌شان امید و طمع به خلافت ورزیدند.^۱ از این جهت در روزهای آخر عمر پیامبر (ع) دست به مخالفت‌هایی زدند و زمینه را برای به دست گرفتن

۱. علامه محقق سید مرتضی عسگری معتقد است که طرح به خلافت رسیدن خلفا در زمان حیات رسول خدا (ص) ریخته شده بود. در تاریخ آمده است که عمر در زمان جاهلیت در سفری به شام از راهبی شنیده بود که به او گفته بود، که روزی تو به خلافت می‌رسی و... (رجوع شود به سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۹) و شاعر معروف اُزری این داستان را در شعر زیبایی نقل می‌کند. هم‌چنین در بسیاری از تفاسیر: (تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۳۷۶. کشاف، ج ۴، ص ۵۶۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۰. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۴. به نقل زجاج، اعلام النبوة، ص ۸۱. ماوردی به نقل از الغدیر، ج ۵، ص ۳۴۹) آمده است که راز پیامبر به یکی از همسرانش در سوره تحریم، آیه ۲ و ۳، مسئله به خلافت رسیدن ابوبکر و عمر بوده است: «وَ إِذَا أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا بَيَّنَّاتُ بِهِ، وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا بَيَّنَّاهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَتْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَيْرُ * إِنَّ تَوْبًا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرُهُ» آنگاه پیامبر رازی را با بعضی از زنان خویش در میان نهاد، آن زن آن راز را به دیگری خبر داد و راز را نگه نداشت. پس خداوند پیامبر را بر این جریان آگاه ساخت (پیامبر آن زن را خواست) او نیز بعضی از آن را مطرح کرد و بعضی را بیان نکرد آن زن به پیامبر گفت: چه کسی به تو خبر داد؟ فرمود؟ خدا. اگر شما (همسران پیامبر) به سوی خدا توبه کنید که دل شما از حق برگشته است و اگر بر پیامبر چیرگی جوید همانا خدا و جبرئیل و مؤمنان شایسته و فرشتگان دوست و پشتیبان او هستند. برای توضیح بیشتر: این آیه جزء پنج آیه نخستین سوره تحریم است که در مورد همسران پیامبر نازل شده است که نیازی به آوردن آنها نیست ولی برای روشن شدن آیه مورد بحث به مقادیر این آیات اشاره می‌کنیم. در آیه اول رسول خدا برای جلب رضایت همسرانش چیزی را (با قسم خوردن) بر خود حرام می‌کند و مورد عتاب الهی قرار می‌گیرد.

در آیه دوم راه گشودن قسم را بیان می‌کند. در آیه سوم سخن از این است که پیامبر رازی را به یکی از همسرانش گفت و او رازداری نکرد و به همسر دیگر پیامبر گفت. آیه چهارم در تهدید آن دو همسری است که در این ماجرا علیه پیامبر دست داشتند. در آیه پنجم به همه همسران پیامبر هشدار می‌دهد که تصور نکنند که پیامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد و همسرانی بهتر از آنان جانشین آنها نمی‌شود.

از خود این آیات نه اصل راز مستفاد می‌شود نه آن چیزی که پیامبر بر خود حرام کرده بود و نه آن دو همسری که در این ماجرا نقش داشته‌اند و روایات وارده نیز در هر سه مورد مختلف است که می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:

الف. در بعضی از روایات آمده که رسول خدا هرگاه نزد زینب بنت جحش (یکی از همسرانش) می‌رفت زینب آن حضرت را نگاه می‌داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت آن حضرت می‌آورد، این امر بر عایشه گران آمد و با حفصه قرار گذاشتند که هر وقت پیامبر نزد یکی از آنها آمد فوراً بگویند آیا صُمُعُ (مغایر) خورده ای؟ که بوی نامناسبی داشت. زیرا رسول خدا مقتید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان و لباسش استشمام نشود و همیشه خوشبو باشد. به این ترتیب روزی پیامبر نزد حفصه آمد این سخن را به آن حضرت گفت. رسول خدا فرمود من مغایر نخورده‌ام بلکه عسلی نزد زینب نوشیده‌ام و من سوگند یاد می‌کنم که دیگر از آن عسل نوشم ولی این کار را به کسی مگو، مبادا به گوش مردم برسد و بگویند پیامبر چرا غذای حلال را

خلافت فراهم ساختند که فهرست وار به این زمینه سازی‌ها اشاره می‌شود و در این‌جا ما را با مخالفت‌هایی قبل از جریان غدیر و همچنین به شم‌های وارده به خاندان پیامبر پس از در دست گرفتن خلافت، کاری نیست.

بر خود حرام کرده یا از کار پیامبر تبعیت کنند. ولی حفصه این راز را به عایشه گفت. پس آن چیزی که پیامبر بر خود حرام کرده بود غسل بود و آن راز هم تحریم غسل بود.

ب. در روزی که نوبت حفصه بود و برای کاری منزل پدرش رفته بود رسول خدا به سراغ کنیزش ماریه فرستاد و با او خلوت نمود، حفصه از این امر مطلع شد. پیامبر برای خشنودی حفصه ماریه را بر خود حرام کرد و فرمود این را به دیگران مگویی، ولی حفصه آن را به عایشه خبر داد.

ج. در بعضی از روایات آمده که وقتی که حفصه از ماجرا مطلع شد رسول خدا ماریه را بر خود حرام کرد، به حفصه گفت به تو رازی گویم به کسی مگو، و آن این که بعد از من ابوبکر و پدرت به خلافت می‌رسند. حفصه هر دو راز را به عایشه گفت، رسول خدا حفصه را طلیید و او را بر افشای راز اول (تحریم ماریه) خبر داد و از افشای راز دوم صرف‌نظر کرد.

در تفسیر عیاشی از امام باقر (ع) در ادامه می‌افزاید: آن دو به پدران شان گفتند رسول خدا آن دو را بر افشای راز تحریم ماریه سرزنش کرد، و از سرزنش در افشای راز دوم صرف‌نظر کرد. (مجمع البیان، ج ۱-۹، ص ۳۱۴).

علامه طباطبایی در بحث روانی آیه بر همه این روایات اشکال می‌کند و انطباق‌شان بر آیات را تمام نمی‌داند. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۳۵).

به نظر علامه عسکری، از این‌جا بود که عمر و ابوبکر در خلافت طمع کردند و برای رسیدن به خلافت نقشه کشیدند. ابوبکر و عمر، ابوعبیده، سالم مولای حذیفه و عثمان جمع شدند و هم سوگند شدند و این قرار را در نامه‌ای نوشتند و آن را نزد ابوعبیده گذاشتند. عمر می‌گفت: ابوعبیده امین این امت است و اگر ابوعبیده و سالم زنده بودند خلافت را به آنها واگذار می‌کردم، (شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۱، ص ۱۹۰) زیرا این دو در زمان عمر مردند. و در جریان تعیین خلیفه دوم خود عثمان در وصیت‌نامه ابوبکر - که از هوش رفته بود - عمر را تعیین کرد (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۸) و عمر نیز ترکیب شورا را به گونه‌ای تنظیم کرد که امام علی (ع) قبل از رفتن در شوری به عمویش عباس فرمود: که از این شوری عثمان بیرون می‌آید (انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۹) هم‌چنین از صاحب طبقات حکایتی را نقل می‌کند که عمر، عثمان را برای بعد از مرگش در نظر گرفت (طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۰ و ۲۲) ایشان با ذکر نمونه‌هایی نتیجه می‌گیرد که غضب خلافت با یک نقشه از پیش طرح‌ریزی شده صورت گرفته است. (نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۴، ص ۲۱ و ۲۱).

تخلّف صحابه کبار: عمر، ابوبکر و ابو عبیده از سپاه اسامه^۱ و بازداشتن سپاه از حرکت تا آن که رسول خدا رحلت کرد. جلوگیری عمر و همفکرانش از آوردن کتاب و دوات^۲ و مانع شدن از نوشتن نام امام علی (ع) به عنوان جانشین پیامبر^۳. نقش عایشه و حفصه در فرستادن پدران شان برای نماز به جای پیامبر^۴. انکار عمر مرگ پیامبر تا رسیدن ابوبکر از بیرون مدینه^۵، نمونه طرّح‌های بارزی بود که جناح میانه‌رو قریش برای انحراف خلافت چیده بود، ولی هنوز صریحاً اسمی از خلافت خودشان نیاورده بودند. حرکت نسنجیده انصار در سقیفه بنی ساعده و طرح انتخاب خلیفه بهترین فرصتی بود، که منتظران فرصت در آن حضور پیدا کنند و با استفاده از رقابت و اختلاف دیرینه دو طایفه اوس و خزرج گوی سبقت را از رقیب ربوندند و نطفه خلافت با بیعت عمر و ابو عبیده و بشیرین سعد - فرزند عاق و حسود طایفه خزرج^۶ - و اُسیدبن حُضیر رئیس قبیله اوس با ابوبکر بسته شد. و سپس از سایر مردم با تهدید و تطمیع^۷ بیعت گرفتند و...

مجموع این رخدادها، آشفتگی اوضاع سیاسی را در ارتباط با مسأله جانشینی نشان می‌دهد، تردیدی وجود ندارد که رسول خدا (ع) امیر مؤمنان (ع) را در غدیر تعیین کرد و نصّ بر امامت او

۱. شیخ مفید. الارشاد. ج ۱، ص ۱۸۳، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق. شیخ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۳۳، نجف، ۱۳۹۰ هـ.ق. ابن هشام، سیره ج ۴، ص ۲۹، واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸، یعقوبی، تاریخ ج ۲، ص ۱۱۳ و ۱۲۷. بیروت، ۱۳۷۹ هـ.ق.
 ۲. حدیدی، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱، بخاری، صحیح، ج ۱، کتاب العلم، باب کتابة العلم، ص ۳۹... احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳۴۶، واقدی، طبقات الکبری، ج ۲، جزء ۲، ص ۳۷. ایجی، شرح المواقف، ج ۲، ص ۴۷۹. حلبی، سیره، ج ۳، ص ۳۸۲، مصر، ۱۳۸۲ هـ.ق.

۳. حدیدی، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱.

۴. حدیدی، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۷.

۵. واقدی، الطبقات الکبری، ج ۲، بخش ۲، ص ۵۴. ابن هشام، سیره، ج ۴، ص ۳۰۵. محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۱۷. ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۸۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۴. حدیدی، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۳.

۶. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۸، بیروت، دینوری، الامامة السیاسة، ص ۸ و ۹. ابن خلدون، تاریخ، ج ۲، ص ۴۸۸. حدیدی، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۹ و ۱۰.

۷. ابن عبد ربه، عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۱ و ۱۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۰ و ۵۸۹. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۹ و ۴۶۰. *www.SID.ir* الامامة و البلیا، ص ۱۵، حدیدی، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۰ و ج ۲، ص ۵۲. عبدالفتاح عبدالمقصود، السقیفة و الخلافة، ص ۱۶۶. الاحتجاج، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۵.

را از سوی خداوند اعلام نمود، یعقوبی نقل می‌کند: «كان المهاجرون و الانصار لا يشكون في علي»، هم‌چنین ابن ابی الحدید نیز از محمد بن اسحاق نقل می‌کند: «كان عامّة المهاجرون و جُلّ الانصار لا يشكون انّ علياً هوَ صاحبُ الأمر بعدَ رسولِ الله (ع)». ^۱ تمامی مهاجرین و انصار بر این باور بودند که پس از ارتحال رسول خدا (ص) خلافت و امامت از آن‌علی بن ابیطالب است. جز آن که تلاش آن حضرت به ثمر نرسید و فعالیت دیگران مانع از اجراء نصّ شد.

یعقوبی در جای دیگر می‌گوید: در روز سقیفه عبدالرحمن بن عوف در خطاب به انصار گفت: باید اعتراف کرد که شما را فضیلت بسیار است، ولی در عین حال نمی‌توان نادیده گرفت که مانند ابوبکر، عمر و علی در میان شما یافت نمی‌شود. منذر بن ارقم در پاسخش گفت: ما فضل این‌ها را که نام بردی انکار نمی‌کنیم و به ویژه یکی از این سه نفر اگر بخواهد زمامدار شود حتی یک نفر با او مخالف نیست و مقصودش علی بن ابیطالب بود. ^۲

آری، مسأله همان‌گونه است که خود آن حضرت درباره آنان که حقش را غضب کردند و آنان که در زمان خلافتش با او به پیکار برخاستند بیان فرمود: «بلى والله لقد سمعوها و عوها و لكنهم خلت الدنيا في اعينهم، و رافهم زبرجها...» آری به خدا قسم خوب شنیده بودند (این سخن خدا را که خانه آخرت و عاقبت نیک برای مردمی است که جاه‌طلب و مفسد نباشند) و خوب از حفظ داشتند، ولی دنیا در دیده آنها آراسته جلوه کرد و زینت و زیور جلب توجه‌شان کرد و متأسفانه هیچ‌گونه اعتراض از سوی مسلمانان در نادیده گرفتن نصّ و کنار زدن امیر مؤمنان مشاهده نشد. زیرا گروهی کینه و دشمنی آن حضرت را در دل داشتند و گروه دیگر به مقام شامخ آن حضرت حسد می‌ورزیدند و گروه سوم مرتد شدند و طایفه‌ای هم‌جُ الرعا بودند و همانند

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۲۱.

۲. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۳. عبدالمقصود عبدالفتاح، السقیفة و الخلافة، ص ۱۶۵. البته بعدها عده‌ای حضور پیدا نکردند امام در سقیفه و شتاب نکردند در امر خلافت را برای خود عذر قرار دادند که ما نمی‌توانیم بیعت‌مان با ابوبکر را بشکنیم و امام در پاسخ‌شان فرمود: آیا صحیح بود که من جسد پیامبر را در گوشه خانه رها کنم و به فکر خلافت و گرفتن بیعت باشم؟ و حضرت فاطمه نیز در تأیید سخنان امام می‌فرمود: علی به وظیفه خود از دیگران آشناتر است، حساب این گروه که علی را از حق خود بازداشتند با خدا است. حدیدی، الامامة و الخلافة، ج ۱، ص ۱۲. شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۱۳.

چهارپایان به هر راهی می‌رفتند و اکثریتی دنیاگرا بودند و احساس مسئولیت نمی‌کردند، گروهی مستضعف که حق را می‌شناختند اما نمی‌توانستند اقدام کنند، و عده‌ای را - که خلافت را حقّ اهل بیت می‌دانستند ابوبکر را قبول نداشتند و از دادن زکات به او خودداری کردند (چنانچه در تاریخ ابن اعثم کوفی آمده است) و گروه‌های دیگر نیز وجود یک حکومت مرکزی را قبول نداشتند لذا با پذیرش زکات آن را میان قوم خود تقسیم می‌کردند و یا خیال‌شان این بوده که تنها پرداخت آن به پیامبر واجب بوده است - به عنوان ارتداد سرکوب کردند.^۱

صاحب اصلی و حقیقی خلافت، امیر مؤمنان (ع) در چنین شرایطی، برای عواملی چند: ترس بروز اختلاف و برگشت کفر و جاهلیت و از بین رفتن اسلام و زحمات بیست و سه ساله رسالت^۲، نداشتن یاور و مدافع برای گرفتن حق^۳ و وضعیت ناهنجار سیاسی خارج از مدینه و ادعاهای پیامبری و رعایت یکسری مصالح مهم‌تر و... از شدت عمل و اقدام مسلحانه خودداری ورزیدند و برای اثبات حقیقتش تنها به منطق مستدل و جدال احسن اکتفا نمودند.

با توجه به مطالب یاد شده موردی برای استبعاد بعضی از نویسندگان در عمل نکردن صحابه به نص^۴، به این که صحابه - مخصوصاً خلفا - دارای استقامت در دین و بی‌اعتنا به دنیا و پاینده به انجام فرائض و ترک معاصی و... بودند، نمی‌ماند. زیرا افزون بر این که این خوش‌بینی‌ها مخالف با واقعیت‌های تاریخی است که نیازی به نقل آن‌ها نیست، شهوت‌ها و خواسته‌های مردم مختلف است و هیچ مانعی ندارد که افرادی از شهوت‌های جنسی و لغزش‌های ثروت و مال دوستی و خواسته‌های زن و فرزند گذشته باشند ولی در لغزشگاه شهرت نام و نشان و جاه و مقام و

۱. عباس محمود عقّاد، عبقریة الصّدیق، ص ۱۲۴ - ۱۲۵. دمشق، البدیة و النّهایة، ج ۶، ص ۳۱۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۱ ص ۵۸ و ۶۰، حیدرآباد هند، ۱۳۳۸ هـ.ق. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۸. حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۵، بیروت، ۱۹۶۴ میلادی.

۲. صبحی الصّالح، نهج البلاغة، نامه ۶۲ / حدیدی، شرح نهج البلاغة، ج ۱۷، ص ۱۵۳.

۳. نصرین مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۱۶۳، قم، ۱۳۸۲ هـ.ق. حدیدی، نهج البلاغة، ج ۲، ص ۴۷. ابن میثم بحرانی، شرح

نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۷. خونی، شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۳۶۹.

ریاست طلبی سقوط کنند. امام سجّاد (ع) در روایتی ضمن بیان شهوت های مختلف مردم حبّ جاه و ریاست را آخرین چیزی بیان می کند که انسان باید در مسیر تکامل از آن بگذرد.^۱

آری، «اخر ما یخرج من قلوب الصّدّیقین حبّ الجّاه» آخرین چیزی که از دل صدّیقین بیرون می رود، جاه طلبی و مقام پرستی است.

در این جا مناسب است که به تحلیل «ابوجعفر نقیب» استاد ابن ابی الحدید در علل عمل نکردن صحابه به نصّ اشاره شود:

صحابه خلافت را هم چون نماز و روزه از معارف دینی نمی دانسته و پیروی از «نصّ رسول الله» را در صورت تشخیص عدم مصلحت لازم نمی دیدند و صحابه متفقاً بسیاری از نصوص رسول خدا را با توجه به مصالحی که تشخیص می دادند ترک کردند و... قریش چنین تصوّر می کرد که عرب از علی اطاعت نخواهد کرد، گروهی از حسد و گروهی از روی کینه و دشمنی و بعضی به خاطر کمی سنّ او، و بعضی گفتند دوست نداریم که رسالت و خلافت در یک خاندان جمع شود، و بعضی نیز به خاطر عدالت و شدت عمل آن حضرت در اسلام و دین خدا، و بعضی برای طمع در خلافت... آنان نصّ را تأویل و توجیه کردند و گفتند: حاضر چیزی را می بیند که غایب نمی بیند و غایب گاهی برای مصالح مهم تر به حساب نمی آید... چیزی که آنان را در این مسأله کمک کرد حرکت شتابزده انصار برای انتخاب خلیفه بود، از این جهت با ابوبکر بیعت کردند و آتش اختلاف را خاموش کردند. گروهی در برابر این بیعت شتابزده سکوت کردند^۲ و گروهی را ساکت کردند... مردم از اعتراض به عمل نکردن نصّ ساکت شدند. گروهی به جهت دشمنی با علی و گروه دیگر وقتی که دیدند کبار صحابه چنین تصمیمی را گرفتند خیال کردند آنها چیزی در این مورد از پیامبر شنیدند که ناسخ نصّ قبلی است. خلاصه هر کسی به انگیزه ای سکوت کرد. هم چنین مسأله نماز ابوبکر به جای پیامبر را پیش کشیدند... و احادیثی در مذمت علی جعل کردند... و علل و

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۴، اسلامیه، ۱۳۹۷ هـ.ق.

۲. البلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۰. حدیدی، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰. احمد، مسند، ج ۱، ص ۵۵. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۴۶-۴۵۹. بخاری، صحیح، ج ۸، ص ۲۰۸، المصنف، کتاب الحدود، ج ۵، ص ۴۴۱.

عوامل دیگری که این دانشمند در عمل نکردن به نصّ ذکر می‌کند. ابن ابی الحدید بدون هیچ نقدی سخنان استاد را به پایان می‌برد و تصریح می‌کند که او امامی مذهب نبوده است...^۱

توجهات نویسندگان اهل سنت در حدیث غدیر

دانشمندان و نویسندگان اهل سنت در ماجرای غدیر دست به توجهاتی می‌زنند که همه از قبیل علل حادثه بعد از وقوع است. چنانچه نظریه آنها در راه‌های انتخاب خلیفه و صفات و شرایط خلیفه نیز چنین است. یعنی آنها نخست حقانیت و مشروعیت خلافت خلفاء را امری مسلم و قطعی گرفته‌اند و سپس شیوه انتخاب خلیفه و صفات لازم در او را به شیوه‌ای که آنها انتخاب شدند و صفاتی که آنان داشتند تعیین می‌کنند.^۲ البته ارزش و اعتبار چنین روشی در مسائل اعتقادی و نظری بر کسی پوشیده نیست. اهل سنت در ماجرای غدیر و احادیث صریح و قاطع بر خلافت نیز به همین روش عمل کردند از این جهت گروهی از آنان منکر صدور حدیث غدیر و وجود هرگونه نصّی از رسول خدا در مسأله خلافت هستند و گفته‌اند: هم در مورد ابوبکر نصّی وجود ندارد بلکه او با انتخاب چند نفر و بیعت روی کار آمد و هم در مورد غیر ابوبکر نصّی وجود ندارد. زیرا وجود نصّ یعنی نسبت دادن صحابه به معصیت پیامبر و جز شیعه کسی جرأت گفتن چنین سخنی را ندارد، زیرا عادت همه اهل سنت بر عدالت و تزکیه همه صحابه و ستایش و ثناء در حق همه‌شان است.^۳

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹۰-۸۲.

۲. الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۴-۱۳۱. به عنوان نمونه قاضی عضدالدین ایبسی متکلم بزرگ اهل سنت متوفای ۷۵۶ هـ.ق. پس از نقل شرایط عدالت، عقل، بلوغ، ذکوریت، حرّیت در امام می‌گوید: در این جا یک‌سری صفاتی است که در اشتراط آنها در امام اختلاف است. اول، اینکه از قریش باشد و ما آن را شرط می‌دانیم، زیرا پیامبر فرمود: «الأئمة من قریش» تا این که می‌گوید: دوّم این که هاشمی باشد. سوّم، عالم به همه مسائل دین باشد. چهارم: دارای معجزه باشد... تا این که می‌گوید اعتبار این سه شرط باطل است، زیرا ما به زودی بر خلاف ابوبکر دلیل می‌آوریم در حالی که هیچ یک از این شرایط برای او نبوده است و سپس می‌گوید: پنجم، این که امام باید معصوم باشد. و در این مورد نیز می‌گوید: این باطل است زیرا بالاتفاق ابوبکر معصوم نبوده

است. سید شریف جرجانی، شرح المواقب، ج ۸-۷، ص ۳۵۰.

۳. غزالی، احیاء العلوم، ج ۱، ص ۱۱۵. دمشقی، البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۵۰.

گروهی از آنان اصل حدیث غدیر و معرفی امیرمؤمنان (ع) را جعلی و ساختگی می‌دانند که دروغگوترین طایفه (یعنی شیعه) آن را بر رسول خدا بسته است.^۱ در حالی که قبلاً بیان داشتیم دهها تن از عالمان اهل سنت تصریح به تواتر حدیث غدیر کردند و در صدور و تواتر حدیث غدیر هیچ گونه تردیدی وجود ندارد.

گروه دیگر که منکر صدور غدیر و احادیث دال بر امامت و خلافت نیستند در دلالت آنها دست به توجیهاتی می‌زنند.^۲ ابن ابی الحدید نیز متأسفانه با ملاک قرار دادن عمل صحابه بعد از ارتحال رسول خدا (ص) معتقد است که در مسأله خلافت نصی وجود نداشته است و احادیث غدیر و منزلت و... را حمل بر اشارات و کنایات و سخنان غیرقطعی از سوی آن حضرت در مسأله خلافت می‌داند. گویی رعایت یک سلسله مصالح و علم به یکسری حوادث آن حضرت را از تصریح به خلافت امیر مؤمنان (ع) باز داشته است.^۳

وی هنگام گفتگوی با استادش، ابو جعفر نقیب درباره مسأله خلافت و جریان سقیفه و شوری می‌گوید: به نقیب گفتم: دلم راضی نمی‌شود که بگویم اصحاب پیامبر (ص) معصیت کردند و برخلاف گفته او رفتند و نص را زیر پا گذاشتند. نقیب در جواب گفت: دل من نیز راضی نمی‌شود که بگویم پیامبر (ص) اهمال کار بود و امت را همین‌گونه رها کرد و رفت و مسلمانان را بی‌سرپرست و به خود وا گذاشت. با این‌که او هرگاه از مدینه بیرون می‌رفت، برای مدینه امیری معین می‌کرد و این در حالی بود که هنوز خود زنده بود و از مدینه نیز چندان دور نمی‌شد. پس چگونه ممکن است برای پس از مرگش کسی را امیر مسلمانان قرار ندهد. پس از مرگ که دیگر نمی‌تواند هیچ حادثه‌ای را تدارک کند...^۴

او با این‌که پیش از نقل این گفتگو می‌گوید که استادش فردی منصف و معتدل و دارای عقلی وافر بود، ولی بدون این‌که پاسخی به سخنان منطقی استاد بدهد بحثش را پایان می‌برد.

۱. ملا علی القاری، الاسرار المرفوعه فی الاخبار الموضوعه، ص ۴۳۲، بیروت ۱۳۹۱ هـ.ق.

۲. شاه عبدالعزیز دهلوی، مختصر التحفة الآئنی عشریة، مترجم به عربی: سید محمود آلوسی، ص ۱۵۹، قاهره، ۱۳۷۸ هـ.ق.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۹.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۴۸.

وی به خاطر همین حسن ظن است که سخنان امیرمؤمنان (ع) در موارد مختلف نهج البلاغه، که به گفته خودش به طور متواتر از آن حضرت نقل شده است را توجیه می‌کند. مثل «ما زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ رَسُولَهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا. اَللَّهُمَّ اَخْرِزْ قُرَيْشًا مَنَعْتَنِي حَقِّي وَغَصَبْتَنِي اَمْرِي، فَجَزَى قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي، فَانْتَهَمَ ظَلْمُوْنِي حَقِّي وَاعْتَصَبُوْنِي سُلْطَانَ ابْنِ اُمِّي، وَ اِنَّهُ لَيَعْلَمُ اَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقَطْبِ مِنَ الرَّحَى. اَرَى تَرَاتِي نَهْبًا، اِنْ لَنَا حَقًّا اِنْ نُعْطُهُ نَاخِذُهُ، مَا زِلْتُ مُسْتَاثْرًا عَلَيَّ مَدْفُوعًا عَمَّا اسْتَحَقُّهُ وَاَسْتَوْجَبَهُ وَ...»^۱ و ایشان این سخنان را که صریح در این است که امامت و رهبری بعد از رسول خدا حق آن حضرت بوده است و قریش آن را غصب کرده است حمل بر سخنان مشابه می‌کند و می‌گوید: حمل این سخنان بر استحقاق امام برای خلافت از طریق نصّ موجب تکفیر و تفسیق عده‌ای از مهاجران و انصار خواهد شد. و علمای امامیه و زیدیه این جملات را بر استحقاق حمل می‌کنند و مرتکب کار سخت و دشواری شده‌اند. قسم به جان خودم، به گمان قوی همان معنای ظاهری این الفاظ مراد باشد ولی بررسی احوال این گمان را باطل می‌سازد. پس باید با این جملات معامله آیات مشابه شود و بگوییم معنای ظاهری این جملات منظور امام نیست.^۲

آیا حمل سخنان صریح امام بر مشابه چه دلیلی جز دفاع از مذهبی که پذیرفته می‌تواند داشته باشد؟ مگر مهاجر و انصار معصوم از خطا و اشتباه بوده‌اند تا با تکیه بر عملکرد آنان بعد از پیامبر ناچار باشیم که سخنان امام را تأویل ببریم؟ و... آری، به قول استادش «ابو جعفر نقیب» اگر باب توجیهاات و تأویلات باز شود می‌توان: «لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ» را نیز توجیه کرد، و این توجیهاات سرد و بی‌روح ساخته و پرداخته متکلمان است. عقل و وجدان هر کسی می‌داند که این‌ها مراد و مقصود متکلم نبوده است.^۳

شگفت‌انگیزتر از این، توجیه این کثیر شامی است. او می‌نویسد: چون علی در مأموریت به یمن بر سپاه سخت گرفت و آنها را از تصرف در بیت‌المال مانع شد و از او شکایت زیادی پیش پیامبر شد، از این جهت رسول خدا در مراجعت به مدینه در غدیر بین مردم به خطبه ایستاد و ساحت علی

۱. شرح نهج البلاغه، خطبه‌های ۶/ ۲۱۷، ۱۷۲، ۳، ۶، ۲۲ و نامه ۳۶.

۲. حدیثی، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۳. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

(ع) را از سخت‌گیری بی‌جا منزّه ساخت و مردم را به فضل و مقام او واقف ساخت تا آن‌کدورتی را که از علی (ع) در دل گرفته بودند زائل سازد.^۱

بالاخره دسته دیگر، به جای نقل حدیث غدیر و گرفتار آمدن در توجیه آن، سیاست عدم نقل را پیش گرفتند تا به تصوّرشان این حوادث به بایگانی تاریخ سپرده شود و گرد گذشت زمان آنها را کهنه و نابود سازد. از این جهت می‌بینیم که هرچه زمان می‌گذرد، و با تاریخ قوع حادثه غدیر بیشتر فاصله می‌گیریم، تعداد نویسندگان اهل سنت که آن را در آثارشان آورده باشند کمتر می‌شود. حدیث غدیر که صد و ده صحابی و هشتاد و چهار تابعی در مدارک اهل سنت آن را نقل نموده‌اند، از بین نویسندگان فراوان اهل سنت در قرن چهاردهم تنها بیست نفر آن را در تألیفاتشان آورده‌اند.^۲

ولی چنان‌چه گذشت وظیفه رسول خدا ابلاغ رسالت الهی بود. (فَأَنمَّا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ)^۳. تو فقط مامور رساندن هستی و حساب آنها با ماست. تا این که حجّت بر همگان تمام شود: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا»^۴. تا آنها که هلاک می‌شوند از روی اتمام حجّت باشد و آنها که زنده (هدایت) می‌شوند از روی دلیل روشن باشد.

۱. ابن کثیر شامی، البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۰۸.

۲. الغدير، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۴۷، بیروت، ۱۳۸۷ هـ.ق.

۳. سوره رعد، آیه ۴۰.

۴. سوره انفال، آیه ۴۱.

منابع

قرآن کریم

- آلوسی، سید محمود (مترجم به عربی). مختصر التحفة الاثنی عشریه، مصر، ۱۳۷۸ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- ابن هشام، عبدالملک. السیرة النبویه، مصر، ۱۳۷۵ق.
- احمد بن حنبل، مسند، بیروت، ۱۳۸۹ق.
- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّه فی معرفة الائمة، اسلامیه، ۱۳۸۱ق.
- امینی، علامه شیخ عبدالحسین. الغدیر، بیروت، ۱۳۸۷ق.
- اندلسی، ابن عبد ربّه، عقد الفرید، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- بحرانی، ابن میثم. شرح نهج البلاغه، مؤسسه النصر، ۱۳۸۴ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری، مصر، ۱۳۱۳ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی. انساب الاشراف، بغداد، ۱۹۳۶م.
- جرجانی، سید شریف، شرح المواقف، مصر، ۱۳۲۵ق.
- جزری، ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، ۱۳۸۵ق.
- حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، بیروت، ۱۹۶۴م.
- حلبی، علی بن برهان الدین. السیرة الحلبیه، مصر، ۱۳۸۲ق.
- خوانساری، سید محمد باقر، روضات الجنات، قم، ۱۳۹۱ق.
- خوئی، میرزا حبیب... شرح نهج البلاغه، قم، ۱۳۷۸ق.
- دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، البدایة و النهایه، بیروت، ۱۹۶۶م.
- دینوری، ابن قتیبہ. الامة و السیاسه، چاپ مصر.
- زمخشری، جارالله. محمود بن عمر، تفسیر الکشاف، بیروت، ۱۳۶۶ق.
- سهیل رکاز، تاریخ العرب و الاسلام، بیروت، ۱۳۹۷ق.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تفسیر الدرّ المنثور، لبنان، بیروت.
- شریف الرضی، ابوالحسن مهر، نهج البلاغه، تنظیم دکتر صبحی الصالح، بیروت ۱۳۷۸ق.

- شیبانی، امام احمد بن حنبل، المسند، بیروت، ۱۳۸۹ ق.
- شیخ مفید، محمد بن محمد عکبری بغدادی. الارشاد، قم: ناشر کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- طباطبایی، علامه سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۳۹۴ ق.
- طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، الاحتجاج، نجف اشرف، ۱۳۸۶ ق.
- طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، اسلامیه، ۱۳۷۹ ق.
- همو، اعلام الوری باعلام الهدی، نجف اشرف، ۱۳۹۰ ق.
- طبری، محمد بن حریر. تاریخ الطبری، چاپ پنجم، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- عباس محمود عقّاد. عبقریة الصّدیق، لبنان، بیروت.
- عبدالمقصود عبدالفتاح. السقیفة و الخلافة، چاپ مصر.
- عسکری، سید مرتضی، عبدالله... بن سبا، بیروت، ۱۳۹۳ ق.
- همو، نقش ائمه در احیاء دین، قم، ۱۳۷۱ ش.
- غزالی، ابوحامد محمد. احیاء علوم الدین، دارالمعرفه، بیروت.
- القاری، علی بن محمد مشهور به ملاعلی. الاسرار المرفوعه فی الاخبار الموضوعه، بیروت، ۱۳۹۱ ق.
- قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القمی، چاپ دوم، نجف اشرف، ۱۳۸۷ ق.
- قمی، حاج شیخ عباس. سفینه البحار، نجف اشرف، ۱۳۵۵ ق.
- کاتب واقدی، محمد بن سعد. الطبقات الکبری، مؤسسه النصر، تهران.
- کوفی، ابن اعثم. الفتوح، حیدرآباد هند، ۱۳۳۸ ق.
- مجلسی، علامه محمد باقر، بحار الانوار، اسلامیه، ۱۳۹۷ ق.
- مسلم بن حجاج، صحیح، بیروت ۱۴۰۷ ق.
- معتزلی، ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه، مصر، ۱۳۷۸ ق.
- منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صقین، قم، ۱۳۸۲ ق.
- موسوی، شریف ابوالحسن الرضی، نهج البلاغه، بیروت، ۱۳۸۷ ق.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج. صحیح المسلم، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
- واقدی، محمد بن عمر. المغازی، بیروت.

الطبقات الكبرى، محمد بن سعد واقدی، مؤسسة النصر، تهران.
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، ۱۳۷۹ ق.